

# حرف آخر با سرشت انسان است

نویسنه: دکتور محمدعلی اسلامی ندوشن

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

«حافظ»

قرن بیستم که به انتهای خود نزدیک می شود، اگر آن را پر بارترین قرن های بشری بخوانیم، گزافه نگفته ایم. دو جنگ جهانی اول و دوم که در کشتار و ویرانی نظیری برایشان نبود، انقلاب روسیه و چین که ادعا داشت وضع بشر را از بیخ و بن دگرگون می کند، سپس فروپاشی شوروی و اروپای شرقی، و افول انقلاب فرهنگی چین، استقلال کشورهای استعمارزده، برچیده شدن بساط سلطنت در چند کشور و از جمله مصر و ایران، پیشرفت عظیم علم و فن، شکافتن اتم و پیاده شدن در کره ماه، کامپیوتر و اینترنت، اختراع تعبیه جدیدی به نام تروریسم، بمب گذاری و گروگانگیری، آلودگی محیط زیست که تنفس را در این جهان فراخ به تنگی افکنده، ذلت کسانی که عزیز بوده و عزت کسانی که ذلیل شدند، و ده ها رویداد دیگر از این نوع، همگی زائیده این قرن اند.

کسانی که بخصوص در نیمه دوم این قرن به سر برده اند، براستی عمر خضر داشته اند، به اندازه ذراتی از تاریخ حوادث دیده اند، و اگر چشمشان باز بوده، باید مذعن باشند که سرپای باغ هستی را گشته اند. همه آنچه در کتابها نوشته شده و نوید و بیم آن داده شده بود و تخیل بشر در اساطیر و داستانها، گونه ای از آن را آرزو کرده، یا از آن ترسیده بود، چکیده و فشرده اش در قرن بیستم در برابر اینان فرار گرفت.

با این حال، عجیب است که انسان همان انسان پیشین باقی مانده است. دنیا البته کوچک تر، (با ایجاد سرعت) فشرده تر و آلوده تر شده است، و علم هم در مقابل، کوشش داشته که گشایش هائی بیابد؛ ولی در ماهیت، آدمی همان موجود مهر و کین، آزمند و آرزومند، پیر شونده و ناخشنود است، و تأسف دارد که از دنیا می رود. این بحث پیش آمده که آیا قرن بیستم، بهترین قرنها تاریخ بوده، یا نبوده؛ اگر دستاوردهای بشر را در زمینه های خاصی بگیریم، بوده است؛ ولی اگر کیفیت زندگی را

منظور قرار دهیم، در جواب مرد می مانیم.

آنچه مسلم است انسان بیشترین کشش را از مغز خود گرفته است، ولی این جدال میان مغز و دل که از زمانهای بسیار قدیم حرفش مطرح بوده به جای خود باقی است و حدت گرفته، زیرا بشر در راهی بویید که می بایست مغز پیشی گیرد.

قرن بیستم میدانگاهی بود که در آن انسان با سرعت به جولان آمد، همه ظرفیت وجودی خود را به کار گرفت و نشان داد که کهنه حریفی است، بسی چاره گرت تر و گاه نابکارتر از آنچه در حماسه ها وصفش آمده بود.

این انسان شتابان که هیچ مرزی برای پیشروی علمی خود نمی شناسد، به کجا می رود؟ قرن بیست و یکم جواب آن را خواهد داد. اگر علم نشان دهد که همه گره ها را می گشاید، بشر به جانب دنیائی آراسته تر پیش خواهد رفت؛ اگر جز این باشد، یعنی گرهی گشاده و گرهی بسته شود، آنگاه شاید گره های بسته شده مسئله دارتر از گشاده ها باشند. قرن بیستم همراه پیشرفت های علمی، تکان های بزرگ اجتماعی نیز با خود داشته است، و نشان داده که این دو دوش به دوش حرکت می کنند. در هیچ دوره ای آنقدر تقلا برای کسب آزادی، کسب شخصیت و بازیافت خود صورت نگرفته بوده است. در مقابل، سرکوب آزادی به این شدت جریان نداشته. در هیچ دوره ای جوشش زندگی، درهای زندانها را اینقدر باز و بسته نمی کرده. سرکشی و طغیان و حرص پول نیز یکی دیگر از خصوصیات قرن بیستم است. البته تعداد دانشگاهها هنگامت بوده است، ولی پیش از این دیده نشده بود که دانش و چشمداشت مادی، تا این پایه باهم رابطه نزدیک داشته باشند.

در هیچ دوره ای بانکهای کشورهای غرب و صنعتی چنین انباشته از پول نبودند و ثروتهای دنیای سوم تا این حد جایجا نشده بود. بخش هنگامتی از آن ر بوده های سران این کشورها بود که طشتش از باهما افتاده یا خواهد افتاد. آزمایش نظام های مختلف سیاسی و کاربرد ایسم ها که

در کار پر شدن است. لیکن طبیعت را به هیچ وجه نمی‌شود فریفت. اگر بشر در اندازه‌های شناسایی‌های خود بخواد به ناموس طبیعت تجاوز کند، مجازات خواهد شد. علامتش هم اکنون در هشدارهای محیط زیست است.

اما در مورد رابطه مردم با خود، همه چیز نسبی است. زندگی، چه فردی، چه اجتماعی، هرگز آرمانی نمی‌تواند بود. قابل تحمل می‌تواند بود. از اینکه از آغاز تمدن تا به امروز، بشریت کژدار و مریز، توانسته است خود را بر سر پا نگاه دارد برای آن است که توازن لنگانی در نزد او برقرار بوده. جریانهایی که با سرشت انسان در معارضه قرار می‌گیرند اگر بخوانند بحوی، بازور یا تبلیغ، بر او تحمیل کردند، تحت هر اسم که باشند، با واکنش شدید روبرو خواهند شد. روسیه استالینی آهنین‌ترین

دستی بود که تا آن زمان بر قومی حکومتی کرده بود<sup>۲</sup>، ولی فرجامش از نظر پنهان نیست. شوروی که دومین قدرت جهان بود و می‌خواست همه دنیا را زیر بیرق خود در آورد، اکنون پول ندارد که حقوق سربازان و کارگران خود را بپردازد. از جمهوریهای پیشین شوروی نگوئیم که بعد از هفتاد سال «نظام آرمانی» اکنون زندگی‌ای سخت‌تر از کشور سریلانکا دارند. انقلاب فرهنگی چین می‌خواست همانگونه که در دوره امپراتوری پای دختران چینی را در قالب می‌گذارند، روح مردمش را در قالب بگذارد، ولی هنوز خاکستر سرنوشتی که بر سر آن آمد گرم است.<sup>۴</sup> کنفوسیوس بعد از ۲۵۰۰ سال بر جای است، ولی کار گزاران انقلاب فرهنگی، به کنج عبرت خزیدند.

خواستیم از دو نمونه که آخرین نمونه‌های نزدیک به ما هستند نام ببریم، و گر نه مشابهانشان در تماشاخانه تاریخ کم نیستند. فشرده شدن جهان، چاره جوئی جهانی می‌طلبد. هم اکنون دنیا در يك بحران فرهنگی دست و پا می‌زند. این بحران در بخشی از عالم ناشی از برخورد میان فرهنگ ملی و نوعی فرهنگ جهانی است که از طریق ماهواره‌ها و سایر رسانه‌های جمعی به همه ملت‌ها تلقیح می‌شود، و در قرن بیست و یکم دامنه‌اش گسترده‌تر خواهد بود. بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که انسان قرن آینده دارای چه فرهنگی خواهد بود؟ ظاهراً نسل‌هائی به دنیا خواهند آمد که پدرشان فرهنگ جهانی و مادرشان فرهنگ بومی باشد. اما این فرهنگ جهانی چیست؟ عمدتاً از جامعه صنعتی غرب می‌آید، یا از منابعی که آنها نیز از پستان جامعه صنعتی شیر خورده‌اند. به هر حال فرهنگی است زائیده شده از صنعت و تجدد. ما

هریک گروهی را به دنبال خود می‌کشد، باز از ابداعات قرن بیستم است، ولی هنوز بشر بر سر این چند راهه نمی‌داند کدام را در پیش گیرد که او را به سرمنزلی برساند:

کمونیسم روسی، کمونیسم چینی، فاشیسم، دیکتاتوری نظامی، سرمایه‌داری و کارتل، سنتی، مخلوط، موتاژ، هیچ يك نتوانستند نشان دهند که رهنمود بایسته‌ای دارند. حتی دموکراسی پارلمانی به سبک غربی که قدری بنیهدار تر بوده، باز لنگی‌هائی در کارش دیده شده است. آزادی‌ای که دنیای غرب برای خود شناخته، گاه و دانه باهم داشته است، یعنی به غریزه‌های سرکش انسانی نیز میدان داده که خود را به پویش آوردند، و حال آنکه انسانیت و وظیفه‌اش آن است که میل غریزی را در قالب فرهنگ، اهلی و تلطیف کند. چون آزمایش‌های گذشته، هیچ يك

نتیجه‌آیداری عرضه نکردند، چنین می‌نماید که دنیا به آستانه دورانی رسیده که باید فکر تازه‌ای بکند. همه موجبات تغییر فراهم گردیده و آن را گریز ناپذیر کرده. تجربه‌های شکست خورده، جمعیت، سرعت ارتباط، افزایش آموزش و افزایش انتظارها، وجود سلاح‌های بنیان‌کن، فاصله هولناک میان کشورهای طبقات غنی و فقیر، فاصله میان حکومت و مردم در تعداد قابل توجهی از کشورها، همه اینها علامت می‌دهند که باید جز آنچه بوده است باشد.

فرق میان قرن بیست و یکم با گذشته آن خواهد بود که مرزهای حفاظ و دریچه‌های اطمینان در آن به حداقل کار آئی می‌رسند، مشکل‌های موضعی می‌توانند تبدیل به مشکل جهانی شوند. بر

اثر سرعت ارتباط، تقریباً می‌شود گفت که کشورها باهم همسایه دیوار به دیوار شده‌اند. سیل مهاجر و پناهنده به سرزمین‌های صنعتی و ثروتمند، نظارت بر مرزها را مشکل‌تر از پیش خواهد کرد. ساختن مواد تخریبی چنان در دسترس قرار گرفته، که چند تن از جان گذشته می‌توانند امن‌ترین و مجهزترین شهرها را در وحشت فرو برند، یا یکشنبه نقشه‌های يك کشور را نقش بر آب کنند.<sup>۲</sup> بنابراین اگر از «نظم جدید جهانی» اسم برده می‌شود، این نظم در قرن بیست و یکم باید بتواند به صورتی فراگیر دنیا را بر پایه‌های محکم‌تری قرار دهد. باید از اسم‌ها و اسم‌ها گذشت و دید که سرشت انسانی چه می‌گوید. خط قرمز هم اکنون در کار ترسیم شدن است، که گذشتن از آن بطریقی پیش‌بینی ناپذیر خطرناک خواهد بود. جامعه انسانی با دو حریف روبروست: با خود و با طبیعت. خود را فقط تا مدتی می‌توان سرگرم نگاه داشت یا گول زد، و اکنون پیمانانه

**• بعضی قرائن نشان می‌دهد که شرق بار دیگر اهمیت دیرینه خود را باز خواهد یافت. تمدن از شرق آغاز شده و به غرب رفته است. چرا دور از ذهن بدانیم که بار دیگر بتواند به گهواره خود باز گردد؟**

**• اهمیت کشورها با چهار شاخص سنجیده می‌شود: منابع، فرهنگ و تاریخ، استعداد و تحرک اجتماعی، موقعیت، ایران به عنوان یکی از چهار کشور اصلی آسیا (سه‌تای دیگر ژاپن، چین و هند) هر چهار را دارد، فقط باید نیروی انسانی‌اش در مسیر بیفتند.**

اگر تصور کنیم که فرهنگ صنعتی روزی کارش به آخر خواهد رسید، انتظار بیهوده‌ای است. تازمانی که بشر با این حجم جمعیت و نیازهای امروزیش روبروست، چاره ندارد جز آنکه ادامه حیات خود را به صنعت وابسته دارد، مگر آنکه يك اتفاق خارق العاده عقب‌گردی بنیادی پیش آورد. صنعت هم چون به حال خود رهايش کنند، فرهنگ خاص خود را می‌آورد. باید فشار شکن آن را در برابرش گذارد. تا همین اواخر اعتماد انسان به چاره‌جویی‌های علمی سست نشده بود؛ دلیلش آن است که با شوق و ذوق خود را به آن سپرد؛ ولی ژکیدن‌ها از گوشه و کنار نشانه آن است که دلش قرص نیست. در هیچ زمانی انسان به اندازه این دوران نگران آینده خود نبوده و زندگی را میان-تهی نمی‌دیده. علم که با فن آوری همراه بود، نیازهای اولیه انسانی را اکتفا می‌کرد، و چشم آدمی البته در مرحله نخست به نیازهای اولیه‌اش دوخته است: غذای بهتر، مسکن بهتر، وسایل راحت تر. خانواده‌ای که شب در روشنائی اجاق یکی دو ساعت را می‌گذرانند و به خواب می‌رفت، اکنون با نور برق و تلویزیون (یا دست کم رادیو) شب را به سر می‌برد. آیا این بهتر نیست؟ او دیگر هرگز از این زندگی دست بردار نخواهد بود. با مینی بوس جابجا شدن البته راحت‌تر است تا پیاده یا با الاغ.

ولی وقتی مواهب صنعت متراکم شد، شروع می‌کند به اندک اندک آثار خود را ظاهر کردن. صدای موتورسیکلت خواب و آرام را از مردم ده می‌گیرد. جوان، چون در آمدش کافی نیست، دست می‌زند به قاچاق و سر از زندان بیرون می‌آورد. دختر روستا الگوش می‌شود فلان دختر ستاره تلویزیون و دیگر در قالب خود نمی‌گنجد. تلخکام است. یا باید بسوزد و بسازد، یا طلاق بگیرد. گمان می‌کنم که پیدا کردن نمونه‌هایش دشوار نیست. در شهرهای بزرگ، جوان‌های ریشه‌کن شده از روستا، هزاران هزار در برابر چشم‌اند. در جهان، مردمی که در زیر خط فقر به سر بیرند، از يك میلیارد در می‌گذرند. مردن از گرسنگی در افریقا، و

**● فرهنگ ایران به علت موقعیت خاصی که این کشور داشته، و نرم اندیشی مردمش، تلفیقی است؛ یعنی از همه رشحه‌های فرهنگ‌های دور و نزدیک نشانه‌هایی در خود دارد. از این رو، جنبه جهانی و چندبعدی آن از دیگر فرهنگ‌های شرق بیشتر است و پیامش آسان ترمی تواند دریافت شود.**

بعضی جاهای دیگر به هیچ وجه امری نامتداول نیست. البته این وضع در گذشته هم بوده، بیشتر از آن هم بوده؛ ولی در دنیائی که همه از هم خبر دارند، این می‌شود يك سازمان بیمار. در گذشته جنگ و کشتار به نحو وسیعی بوده، شکنجه بوده، و زندانهای مخوف بارتیل و غل و زنجیر در هیچ کشوری نایاب نبوده. ولی اکنون، در قرن حیرت آور پیشرفت علمی که نورافکن در مغزها نهاده شده است، و خبرها به سرعت لحظه‌ای حرکت می‌کنند، وقتی می‌بینیم که در کشوری چون افغانستان بیست سال است جنگ خانگی جریان دارد، و مردم بی هیچ دلیل همدیگر را می‌کشند، و گورهای دسته‌جمعی کشف می‌شود، و هر صبح هم خبرش به گوش همه جهانیان می‌رسد و خون سردانه می‌شنوند؛ یا در الجزایر سر پیر و جوان و کودک را می‌برند و روی سینه‌اش می‌گذارند، این دلیل بر آن نیست که دنیا خونین تر از گذشته شده است، ولی دلیل بر آن هست که مردم خبر شده در سراسر جهان یا به طرز بیماروارى سنگدل شده‌اند، یا خزان روحی بر آنان عارض گردیده. تفاوت امروز با گذشته در خبر داشتن و نداشتن است. خوب، اگر دنیا با همین روال جلو رود، و حتی در جهاش تندتر هم بشود، یعنی جمعیت بیشتر، منابع کاهیده‌تر، حرص افزوتر، کار به کجا خواهد کشید؟

با این چشم انداز است که گمان می‌کنم هیچ راهی نباشد، جز آنکه قرن بیست و یکم قرن چاره‌جویی باشد. قرن بیستم، قرن معجزه‌های علمی بود؛ در قرن بیست و یکم باید فرهنگ پای پیش نهد. فرهنگ چیز عجیب و غریبی نیست، تجمل نیست، شعر و گل و بلبل نیست، قدری علم زندگی کردن و تطابق با زمان است. باید انسان به کمک آن به یاد بیاورد که انسان است، نه آنکه با تنبذ نیمه علمی مغز خود به جلو رانده شود، و نیمه دیگرش را بی استفاده گذارد. می‌دانیم که کار بسیار مشکلی است. انسان عادت کرده است که بر موج رفاه طلبی سوار بماند (هر کس به نسبت خود) و لو به صخره بخورد. مشغله امروز به او مجال نمی‌دهد که به فردا بیندیشد. ولی چاره نیست. باید به خود هی بزند و از انتهای بن بست گریزگاهی بیابد. قرن بیست و یکم، قرن تصمیم، قرن دگرگون‌کننده هست، ولی قرن پشت کردن به علم نیست، زیرا بر خلاف طبیعت می‌شود. علم خود نشانه انسان بودن انسان است. اگر او روزی کنجکاو علمی خود را از دست بدهد، نشانه آن است که از زی انسانی خارج شده. ولی از سوی دیگر اگر علم مهار فرهنگی نشود، و صلتش با «نفس» شده است، یعنی همان عنصر مخرب که در آثار حکیمان گذشته آنهمه نسبت به آن هشدار داده شده است.

هیچ کس نمی‌تواند حدس بزند که قرن بیست و یکم چگونه روزگاری خواهد بود. آنچه مسلم است دنیا مانند هزاران سال گذشته روال آرام شتروار خود را طی نخواهد کرد. این خوشبینی هست که هوش انسان بار دیگر راه را بیابد و بر همه موانع که در برابر است فائق آید. ولی در مقابل، باید قدری از این هوش ترسید که مبادا زیاد مغرور شود، یا پای را از گلیم خود دراز تر کند یا بخواهد یک‌ه‌تاز باشد، و خرد پیر

● این افتخاری است برای زبان فارسی که واجد یکی از جهانی‌ترین و انسانی‌ترین اندیشه‌های ادبی باشد. تابش عرفانی در بسیاری از فرهنگها بوده، ولی به نظر نمی‌رسد که در هیچ زبانی چنین بعد فراگیر و پرفروغی به آن بخشیده شده باشد که در زبان فارسی.

در آنچه مربوط به اقتصاد است گمان نمی‌کنم قرن بیست و یکم تحمل کند که هشتاد درصد ثروت دنیا در دست يك اقلیت بیست درصد باشد، و در داخل کشورها نیز کم و بیش به همین نسبت. دنیا ناگزیر خواهد بود تصمیم بگیرد که به جانب يك محیط کم و بیش «شبه مافیائی» حرکت کند، یا قابل تحمل بماند.

جای تردید نیست که نوعی تفوق جهانی کشورهای ثروتمند و صنعتی، سدی در برابر موازنه‌سالم در جامعه بشری ایجاد کرده است، ولی چگونه بشود از تاثیر سوء این پدیده کاست؟ همه چشم‌ها به صنعتی شدن کشورهای کم صنعت دوخته شده است. خوب، این يك راه است، ولی تمام نیست. تربیت اجتماعی و اندیشیدن، اهمیت بیشتری دارد، و آن این است که امور بر مبنای اصول قرار گیرد. فی‌المثل توانائی و کار آمدی، از مدرک تحصیلی فاصله چندانی نداشته باشد، وقت‌ها به یله شدن در خیابان‌ها یا سینه کش آفتاب نشستن سیری نشود و هر کس در ازای کار و قابلیت خود توقع مزد داشته باشد، و از این قبیل...

برای مقابله با نیرو باید به کسب نیرو پرداخت، و این تجهیز همه‌جانبه‌ملی لازم دارد. با عمل، نه با شعار و حرف، باید نشان داد که يك کشور از مدار سلطه‌پذیری خارج شده است؛ زیرا نیاز، در معرض آن است که طعمه‌آز بشود.

۴- حقوق انسانی: هر بهبودی در جهان در گرو تحقق حقوق انسانی قرار می‌گیرد. چنان که می‌دانیم بر سر آنکه این چه نوع حقوقی است، قدری بگو مگو جریان یافته است. از مجموع بحث‌ها دو نظر کلی می‌توان بیرون کشید:

یکی حقوقی است که به هر کس به عنوان انسان تعلق می‌گیرد، یعنی موجودی که بر دو پای خود قائم است و بنا به بعضی خصوصیات ظاهری و معنوی می‌توان او را از سایر جانداران متمایز دانست. چنین کسی فرق نمی‌کند که در کجا زندگی کند، اسکیمو، یا افریقائی یا سفیدپوست یا سرخ‌پوست... این حقوق ذاتی اوست، برای آنکه دارای ادراک و احساس است. اگر به او توهین کنند، ناراحت می‌شود، اگر کتکش بزنند، گذشته از درد، می‌رنجد، دارای احساس غم و شادی

را که تاکنون با او شراکتی داشته، از معرکه به در کند.

به نظر می‌رسد که اگر جهان از هم اکنون نتواند برای چهار مسئله پاسخ قاطع بیاورد، آینده نگران‌کننده خواهد بود: ۱- جمعیت، ۲- محیط زیست، ۳- توازن اجتماعی، ۴- حقوق انسانی. در باره هر يك توضیح کوتاهی بدهیم:

۱- جمعیت: موضوع افزایش سریع جمعیت فکر جهانیان را به خود مشغول داشته، ولی چگونه با آن مقابله کنند؟ حرف در آن است. اگر کشف خارق‌العاده‌ای پدید نیاید که محصول طبیعت را چند برابر کند، زمین گنجایش اینهمه مردم را در خود نخواهد داشت. گذشته از کم‌غذایی و کم‌وسیلگی، آثار سوء اجتماعی و فرهنگی نیز در پیش خواهد بود: آلودگی، هرج و مرج و نایمنی...

۲- محیط زیست: اضطرابی که از آلودگی محیط زیست پدید آمده هیبت کمتری دارد، تا ناتوانی و عجزی که بشر در مقابله با آن از خود نشان می‌دهد. هم اکنون حرفش زیاد زده می‌شود، ولی اقدام عملی بسیار ناچیز است. دور باطلی در کار است: از يك سو کشورهای صنعتی نمی‌خواهند با ترمیم وضع، قدری از رونق و رفاه زندگی خود بکاهند؛ از سوی دیگر کشورهای کم‌صنعت و فقیر می‌خواهند از طریق صنعت برای مردم خود تأمین معاش بهتر کنند، و افزایش جمعیت، آن را به صورت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در آورده. هیچ يك از این دورانی‌ها نمی‌شود متوقف کرد. حتی موضوع به آسمان و پاره شدن پرده ازن هم کشیده شده است. مسائل چنان به هم پیچیده شده‌اند که تراکم با جمعیت، و جمعیت با مصرف، و مصرف با صنعت و همه اینها با معاش و حرص گره بخورند و از آنها آلودگی سر برآورد.

۳- توازن اجتماعی: قرن بیستم با تب پیشرفت و فشرده‌گی که یافت، دستچین شدن استعدادها را جزو برنامه کار خود قرار داده، ولی مشکل این است که استعداد همواره در جهت خیر عموم حرکت نمی‌کند. وقتی جامعه‌ای ملاحظات اخلاقی را در جبهه دو به حساب آورد، و قبل از هر چیز خریدار «کار آئی» و «بازده» بشود، طریقه «بمیر و بدم» رواج پیدا می‌کند، و هر کس توانست قابلیت خود را در اجرای این سیاست نشان دهد، جلو می‌افتد. قهرمان این مکتب آمریکا بوده است که Efficiency (کارآمدی) را با دلار بیوند زده است. هر که خواهی باش و با هر ملیت و اخلاق، فقط دستاورد بیار! خوب، از جهتی این روش موجب رونق و پیشرفت کارها شده است که نمی‌شود انکار کرد، و بخشی از جهش‌های علمی مدیون آن است، ولی از سوی دیگر علم، اقتصاد و هر چه به سر نوشت اجتماع مربوط می‌شود، وزنه خود را بر «دستیابی» افکنده که نه به سود اکثریت، بلکه به سود عده‌ای تمام می‌شود.

اگر این رسم باب شود که فقط استعداد شاخص باشد و ضابطه اخلاقی کم اثر بماند، فاصله‌های اجتماعی افزایش خواهد یافت و به دنبال آن تشنج اجتماعی. جامعه به صورت هر می در خواهد آمد که سرش بر کعبش سنگینی خواهد کرد.

است. اگر جز این باشد، او کارگر روزمزد زندگی باقی می ماند که افقش همان پیش پایش خواهد بود.

بی تردید برای اکثریت عظیم مردم مسئله اول مسئله معاش است، ولی این معاش در راهش تلاش می شود برای آنکه چیز دیگری هم به دنبال بیاید. اگر آن چیز، آن چیز نگفتنی نیاید، زندگی چنان بی مزه می شود که هیچ ثروت و لذتی نتواند حفره سیاهش را پر کند. اگر این چیز نگفتنی نبود، تمدن و فرهنگ به وجود نمی آمد، و زندگی در همان حد کشت کردن و خوردن و جنگ کردن باقی می ماند.

نمی گوئیم که بشر قرن بیستم به تمدن و فرهنگ کم اعتنا بوده، نه، همراه پیشرفت علمی و فنی، پیشرفت فرهنگ نیز خیره کننده بوده است؛ از اشرافیت بیرون آمده و به میان عامه مردم راه یافته. کسانی بوده اند که از اروپا هواپیما بگیرند و بروند به استرالیا، برای شنیدن يك كنسرت. تعداد موزه ها و تاترها و کتابخانه ها و تنوع کتابها، هرگز نظیری برایشان دیده نشده بود.

ولی نمی دانم چگونه، يك چیز نگفتنی، يك چیز گمشده از مجموع اینها کم بوده، که آدمی را از نهانی ترین تمنای درویش جدا نگاه می داشته. در قرن بیستم همه چیز اسم گذاری شده، و این یکی بی اسم است. آیا می شود از نوبه آن دست یافت، یا جاودانه باید با آن وداع گفت؟ گمان می کنم که قرن بیست و یکم، اگر نه به خود آن، لااقل باید به جانشینی از آن

دست یابد. این، آن است که زندگی را در مجموعیتش در نظر می گیرد. تنها به پیداقانع نیست؛ طالب ناپیدا نیز هست.

انسان موجودی است متحول و متحرک، و هیچ جمودی برایش قابل قبول نیست. از قدیم گفته اند «به شهر نی که می روی باید نی سوار شد». اکنون که علم او را به این درجه از پیشرفت فنی رسانیده که دنبایش «دهکده کوچک» شود، باید در خورد گنجائی او گام بردارد. البته انسانها متفاوت خلق شده اند و ملت ها نیز با فرهنگ متفاوت اند و کسی نمی گوید که در راه یکسان کردن آنها قدم برداشته شود؛ ولی در آنچه مربوط به سرنوشت مشترک جهانیان است، باید هر چه موجب افتراق، چندگانگی و نفاق می شود، زوده شود یا به حداقل تنزل یابد. انسان ها و ملت ها با همه تفاوت، از يك ریشه اند، یعنی اشتراك انسانی دارند، و کوچکی دنیای امروز اگر خوشی ها را مشترک نکرده، گزندها و خطرها را مشترک کرده.

گروه بندی هایی که تحت عنوان منطقه ای، مسلکی، آئینی و امثال آنها صورت می گیرد، ممکن است در کوتاه مدت چشم انداز فوایدی را در برابر نهد، اما در نهایت برای ساختن دنیائی پایدار و قابل زیست، جز

است، و از همه مهم تر دوست دارد که در حد معقول و مشروع آزاد بماند. اگر این فقدان آزادی از حد بگذرد، سرشت انسانی او تا حد غیر انسانی شدن فرو می افتد. اما نوع دوم ربط می یابد به دریافت فرهنگی شخص، یعنی اینکه جامعه در چه زمان، چه مکان و چه شرایطی زندگی بکند.

آنچه صد سال پیش برای فلان جامعه نقض حقوق نبود، امروز هست. از این جهت حقوق انسانی در کشورهای مختلف ممکن است، تفاوت هایی به خود گیرند. تفاوت ها البته نباید ناظر به عمق باشند. عمق آنجاست که اگر به آن سویی بروند، «گوهر انسانی» به خطر نابدی می افتد. برای پرهیز از این خطر، باید اصول بنیادی بنحوی تعیین گردند که هیچ فرهنگی - که شایسته نام فرهنگ باشد - گریز گاهی برای قرار نداشته باشد.

حقوق انسانی همیشه و در همه تمدن ها بنوعی وجود داشته است، منتها نام اختصاصی ای بر آن نهاده نبوده. با تولد دنیای جدید، بگوئیم از انقلاب فرانسه، ضرورت نامگذاری پیش آمد و حدود و مشخصاتی برای آن تعیین گردید. در آن خط باریکی وجود دارد که می گوید:

۱- گشایش آن، فرهنگ ریشه دار يك ملت را جریحه دار نکند.  
۲- بستگی آن مانع رشد اندیشه که حق خداداد انسانیت است نگردد.

تعیین جزئیات آن در گرو تفاهم، هوشمندی و حسن نیت است. کار آسانی نیست. باید به گونه ای نباشد که قدرت ها، مرزبندی آن را در خدمت حفظ استیلای خود بگذارند، باید به گونه ای هم نباشد که اخلال گران، از آن برای ایجاد آشوب استفاده کنند.

### قرن بیستم و یکم، بیم انگیز یا امید بخش؟

دیدگاه قرن بیستم آن بود که قابلیت مغزی و چاره جوئی انسان پایان ناپذیر است و برای هر مسئله پاسخ می یابد. اکنون این دیدگاه مشکلاتی به بار آورده و به او بینی دعوت می کند. در قرنی که گذشت پیشرفت کمیته مورد نظر بود، اکنون باید از کمیته به کیفیت بیاید، و بشر از خود بی رسد: «آخر چه؟» يك فرد موفق از دیدگاه تمدن غرب کیست؟ کسی که هر چه بیشتر کار کند، و هر چه بیشتر درآمد داشته باشد، و این درآمد را به خرج زندگی برساند، بدان گونه که آسایش روزانه اش تامین گردد. در ورای آن، چیز چندانی نیست. ظاهراً طبیعت آدمی طوری است که این «آخر چه؟» برایش مطرح

آن را مکتوم گذارده.

قرن بیست و یکم که اکنون صدای پایش می آید، بیش از هر قرن بار سنگین مسئولیت حفظ تمدن و بشریت را بردوش دارد، زیرا عوامل زندگی زا و مرگ زا برابر شده اند. به نظر می رسد که بهترین راه چاره آن است که یک سازمان جهانی - متفاوت با سازمان ملل کنونی - بسی گسترده تر، فرهنگ گرای تر و توانا تر، برنامه ریزی زندگی جهانیان را بر عهده گیرد؛ و در زمینه های بسیار حیاتی - که غفلت به آنها می تواند تباہ کننده باشد - (از جمله، جمعیت، محیط زیست، توازن اقتصادی، حقوق انسانی) تصمیم های اجرایشونده اتخاذ کند؛ و جوه تفرقه و نهادهای تفرقه انگیز - که بیشتر دستمایه تسلط اقلیتی بر اکثریت بوده - جای خود را به وفاق همگانی بدهد. اکنون که ارتباطها «دهکده مادی جهانی» ایجاد کرده اند، چرا نباید یک «دهکده معنوی» که «بنی آدم اعضای

یکدیگرند» را وارد عمل کند، به تصور آید؟

شاید نابه جان باشد که از خود بیرسیم در این دنیای پر مسئله و پر مسئولیت قرن آینده، کشور ما چه نقشی می تواند داشته باشد؟ بعضی قرائن نشان می دهد که شرق بار دیگر اهمیت دیرینه خود را باز یابد. تمدن از شرق آغاز شد و به غرب رفت. چرا دور از ذهن بدانیم که بار دیگر بتواند به گهواره خود باز گردد. البته تقسیم

بندی شرق و غرب تقسیم بندی ناموجهی است، و به شوخی شبیه است که بگوئیم شرق بخواهد «حق ترانزیت» خورشید را از غرب بگیرد. آنچه معقول می نماید آن است که شرق و غرب هر دو چیزهایی دارند که به یکدیگر بدهند. شرق قرنهای استراحت کرده و تازه نفس تر است، و همان استراحت موجب شد که فرزانگیش را برای تبدیل شدن به هوش کمتر به گرو بگذارد. ایران به عنوان یکی از چهار کشور اصلی آسیا (سه تای دیگر ژاپن و چین و هند) نباید خود را از معرکه بر کنار نگاه دارد. اهمیت کشورها با چهار شاخص سنجیده می شود: منابع، فرهنگ و تاریخ، استعداد و تحرک اجتماعی، موقعیت. ایران هر چهار را دارد، فقط باید نیروی انسانی در مسیر بیفتد. موقعیت جغرافیائی او از هر کشور دیگر آسیائی مناسب تر است. بنابراین به دیچ وجه روانیست که خود را دست کم بگیرد، به قول فردوسی «تومر خویشتن را به بازی مدار!». البته در مقابلش، این را نیز نباید فراموش کند که چه چیزها کم دارد. حافظه تاریخی خود را تازه نفس کنیم.

در این جامی خواهیم، در میان همه عوامل، به فرهنگش اشاره ای

افزایش افتراق نتیجه ای ندارد. بر آورد حوائج اولیه مردم جهان، چنان ضرورت حادی پیدا کرده که تنها از طریق چاره جوئی همگانی می توان به حل آن امیدوار بود.

گذشته از معاش، بشر ماده زده امروز محتاج آرمان مشترکی است، آرمانی که انسان را در تمامیت خود هدف گیرد، و آن مستلزم سامانی است و رای سامان رقابتها، گروه گرائیها و مسابقه ورزشیها. طبع انسان طوری است که برای ادامه حیات مطلوب و پیشرفت، نیاز به انگیزه دارد. این انگیزه اگر در نوعی تعاون جهانی و همبستگی جهانی جسته شود، خیلی کار ساز تر خواهد بود تا در رقابت های موضعی. هر گروه بندی عقیدتی به گروه بندی معارضی منجر می گردد و سرانجام می رسد یا به جنگ یا به رقابت مصیبت بار. ما این را در رودروئی «ناتو» و «پیمان ورشو» دیدیم. چه سود به بار آورد، جز آنکه میلیاردها و میلیاردها خرج تهیه اسلحه شد، عمر گرانبهای جوانانی

در تجهیز ناسر انجام به هدر رفت، و تسلط بیشتر غرب را بر جهان بهانه دار کرد؛ این در حالی بود که مردم شوروی و اروپای شرقی احتیاج مبرم به آبادانی و آموزش داشتند، و عاقبت هم باز گشتند به نقطه ای که از آن آغاز کرده بودند. ممکن است موضوعات چندان قابل مقایسه نباشند، ولی در هر حال هر نوع صف بندی به جهت گیریهائی می انجامد که سودش سطحی است و زیانش عمقی.

**● گروه بندی هایی که تحت عنوان منطقه ای، مسلکی، آیینی و امثال آنها صورت می گیرد، ممکن است در کوتاه مدت چشم انداز فوایدی را در برابر نهاد، اما در نهایت برای ساختن دنیایی پایدار و قابل زیست، جز افزایش افتراق نتیجه ای ندارد.**

همه متفکران گذشته و حال بر این نظر اتفاق دارند که بشر دارای سرشت دو گانه خوب و بد است، و کتابهای آسمانی نیز این معنار را تصدیق داشته اند. هم مذاهب و حکمتها مصروف بر آن بوده که جامعه بشری را سوق دهند به جانب شکوفاندن نیمه خوب خود. از هر وسیله ای که این زمینه را مساعد سازد باید استقبال داشت، و از عکس آن پرهیز.

انسان با همه خود بینی هایش دارای جوهره ای است که به اتکاء همان جوهره به او وعده رستگاری داده شده است. این جوهره در نهانگاه وجودش به صورت بیدار یا خفته وجود دارد. باید آن را هر چه بیشتر به بیداری فراخواند؛ چون مذهب مشترک بین ابناء بشر نیست، باید به عنصر مشترکی که هست قناعت کرد و آن فرهنگ است. آن چیزی است که در هر حال قصدش آن بوده که بشریت را بکشاند به جانب راهیابی درست تر زندگی، به جانب حفظ ذات و همکاری و انبساط، چه آگاهانه، چه نا آگاهانه. کسانی هم که جزو بدیهای روزگار شناخته شده می شوند، آنان نیز لاقول دارای غریزه حب ذات هستند، که باید از طریق فرهنگ بار آور گردد؛ منتها اوضاع و احوال نامساعدی

و نیز:

ای بسا هندو و ترك هم‌زبان

وی بسا دو ترك چون بیگانگان

(همان-۱/۴۳)

ممکن است گفته شود دنیای اقتصاد، دنیای دشمن بار امروز را با عرفان مولوی چه کار؟ درست. ولی مگر ما چه اندازه با مردمی که این حرفها برای آنها زده می‌شد تفاوت داریم؟ این گفته‌ها زائیده تجربیات ممتد بشری هستند، که از زبان بزرگانی جاری گردیده‌اند که هرگز از کوشش در بهتر کردن بشر ناامید و خسته نشده‌اند. اگر فرزانی هم ملت‌ها را روی هم بگذاریم می‌شود «خرد جهانی» و چکیده‌اش آن است که آدمیان در وفاق به سر برند، نه پراکندگی و جنگ. در هر مذهب و طریقه‌ای انسانهای خوب هستند و انسانهای بد؛ اگر تقسیم‌بندی موضعی به کار بریم باید بگوئیم که «بد درونی بهتر است از خوب بیرونی» و این خلاف اصل شأن و نصفت انسانی خواهد بود.

تصوّر نشود که می‌خواهیم مردم امروز را به عارف شدن، یا به زندگی بر حسب تعالیم مولوی فرا خوانیم، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. شش میلیارد جمعیت دنیا نمی‌تواند آنقدر معنوی شود که نزاهت مورد توقع مثنوی را به دست آورد. آنچه می‌خواهیم بر آن تکیه کنیم دیدگاه مجموع نگرانه‌ای است که عرفان آن را اصل اول خود قرار داده و تنها می‌توان نشانه‌ی زندگی شایسته‌ی نام انسان را از آن شناخت. فرهنگ ایران به علت موقعیت جغرافیائی خاصی که این کشور داشته، و نرم‌اندیشی مردمش، تلفیقی است. یعنی از همه‌ی شرحه‌های فرهنگ‌های دور و نزدیک، نشانه‌هایی در خود دارد؛ از این رو جنبه‌ی جهانی و چندبُعدی آن از سایر فرهنگ‌های شرق بیشتر است و پیامش آسانتر می‌تواند دریافت شود. دلیلش آنکه به همراه چین و هند، سه تمدن بوده است که هنوز پابرجاست و تا دور دست و دیر زمان تأثیر گذار بوده است.

با همه‌ی بیخ و خم‌هایی که آورده شود و مهلت‌هایی که گرفته شود، سرانجام هر نظام سیاسی، و کل بشریت ناگزیر خواهند بود به چگونگی «سرشت انسان» سر فرود آورند؛ او نمی‌تواند اصل خود را تغییر دهد ولی منعطف و تربیت‌پذیر است. همه‌ی علم‌ها به کنار، يك علم که سرآمد همه‌ی علم‌هاست باید مطمح نظرش باشد، و آن شناخت راه زندگی در دنیای روز است:

نوبت کهنه‌فروشان درگذشت

نوفروشانیم و این بازار ماست

«مولوی»

هر کس غفلت کند حقش کف دستش گذارده خواهد شد. اگر بگوئیم «یگانگی در چند گانگی» بهترین شعار ممکن است برای جهان آینده، بیهوده نگفته‌ایم.

● قرن بیست و یکم که اکنون صدای پایش می‌آید، بیش از هر قرن بار سنگین مسئولیت حفظ تمدن و بشریت را بر دوش دارد، زیرا عوامل زندگی زاو مرگ‌زا برابر شده‌اند. اکنون که ارتباطها «دهکده‌ی مادّی جهانی» ایجاد کرده‌اند، چرا نباید يك «دهکده‌ی معنوی» که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را وارد عمل کند، به تصوّر آید؟

● قرن بیستم، قرن معجزه‌های علمی بود؛ قرن بیست و یکم باید قرن چاره‌جویی برای مشکلاتی باشد که چشم‌اندازی تیره در برابر زندگی و تمدن بشر نهاده‌اند. در این قرن باید فرهنگ پای پیش گذارد. باید از ایسم‌ها و اسم‌ها گذشت و دید که سرشت انسانی چه می‌گوید. انسان باید به کمک فرهنگ به یاد آورد که انسان است، نه آنکه با تندباد نیمه‌علمی مغز خود به جلو رانده شود و نیمه‌دیگرش را بی‌استفاده گذارد.

داشته باشیم. این، افتخاری است برای زبان فارسی که واجد یکی از جهانی‌ترین و انسانی‌ترین اندیشه‌های ادبی باشد. تابش عرفان در بسیاری از فرهنگ‌ها بوده، ولی به نظر نمی‌رسد که در هیچ زبانی چنین بُعد فراگیر و پر فروغی به آن بخشیده شده باشد که در زبان فارسی. محور عرفان چنان که می‌دانیم، یگانه کردن کل بشریت است تا از این طریق سکون و سلامت و بهجت به زندگی راه یابد؛ ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع! (حافظ) و مولانا جلال‌الدین همواره رابطه‌ی فرد با کل خلقت را در مثال کوزه و دریای می‌نمایاند و توصیه‌اش آن است که چون از يك منبع بوده‌ایم، خود را فرا کشیم برای پیوستن به همان منبع کل:

منبسط بودیم و يك جوهر همه

بی سروبی پادیم آن سر، همه

يك گهر بودیم همچون آفتاب

بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره

شد عدد چون سایه‌های کنگره

کنگره ویران کنیید از منجینق

تارود فرق از میان این فریق

(مثنوی - چاپ نیکلسن)

(۴۲-۱)

پی نویس ها:

۱. اخیراً خبر گزارها خبر داده اند که یکصد میلیون دلار از سپرده های مار کوس، رئیس جمهور پیشین فیلیپین در بانک های سوئیس توقیف شده و قرار است به کشورش بازگردانده شود. سپرده این مرد در بانک های خارج را به ده میلیارد دلار بر آورد کرده اند.
۲. کشتار سیاحان خارجی در اقصر مصر، یکی از آخرین نمونه هاست. وقتی توجه کنیم که جهانگردی سهم بسیار مهمی در حیات اقتصادی مصر

- دارد. به مصیبت بار بودن موضوع پی می بریم.
۳. تفصیل موضوع در کتاب «استالین» اثر «ادوارد رازینسکی» که اخیراً از طرف روزنامه اطلاعات انتشار یافته است، آمده است.
۴. برای مقایسه ای میان دو دوران انقلاب فرهنگی و پیامدش رجوع شود به کتاب من «کارنامه سفر چین» (بخصوص فصل «چین به کجا می رود؟» و سلسله مقالات «بار دیگر چین» در مجله هستی. شماره های از پاییز ۱۳۷۲ تا پاییز ۱۳۷۳).



**دگرگونی اجتماعی**  
از دیدگاه گاتانوسکا

تالیف: دگرگونی اجتماعی  
ترجمه و تکرار: دکتر حسین افشار  
انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

### روانشناسی سیاسی جنگ خلیج فارس

استانلی ای رنسون (ویراستار)  
ترجمه جلیل روشندل  
انتشارات وزارت امور خارجه  
قیمت ۱۷۰۰ تومان



روانشناسی سیاسی جنگ خلیج فارس

روانشناسی سیاسی

رهنمون، علامه مردم و روند مبارزه

استانلی ای رنسون (ویراستار)  
ترجمه جلیل روشندل



**آزادی و سازمان**

نشر و پژوهش فرزندان روز  
قیمت ۲۳۰۰ تومان

برتراند راسل  
ترجمه علی رامین